در سوگ شادروان دکتر پرویز ورجاوند

مسلمانیان قبادیانی، رحیم

اشاره:بر سر مزار دکتر ورجاوند،چند تن از هم‏رزمان سیاسی و همکاران فرهنگی او سخن گفتند،یکی از ایشان که در کار فرهنگی و ایران‏دوستی با آن شادروان هم‏دلی و هم‏رأیی داشت،پروفسور رحیم‏ مسلمانیان قبادیانی(استاد پیشین دانشگاه ملی تاجیکستان)بود.

از او خواستیم که چیزی به یاد آن دوست مشترک برای حافظ بنویسد.این نوشتار نتیجه‏ی این کوشش است:

شادروان دکتر پرویز ورجاوند،ماهی دوبار جلسه برگزار می‏کردند،بعد از پیشین،ساعت‏های پنج.

بنده هم شرکت می‏کرد،در صحبت‏های شیرینش همراه می‏شد.

هفت-هشت نفر هم‏صحبتان جمع می‏شدند(امثال استادان‏ پروفسور سید حسن امین،دکتر لقا اردلان،دکتر عبدالرضا هوشنگ‏ مهدوی،دکتر علی‏اکبر نقی‏پور،دکتر احمدعلی رجایی،سرلشکر ناصر فربد،مهندس عباس امیر انتظام،دکتر حسین اعرابی،مهندس کورس‏ زعیم،فیروز منصوری و...)گفت‏وگوهایی شیرین و گوارا انجام می‏دادند.

گواراترین سخنان را دکتر پرویز ورجاوند ادامه می‏دادند...

یک‏شنبه،19 خرداد-دخترم دکتر منیژه تلفنی خبر داد:دکتر پرویز ورجاوند در گذشته‏اند.

خانه‏ی ایشان رفتم.دکتر نبودند.خانم‏شان و دو دخترشان به دیدار آمدند،یک مرد و چهار خانم هم حضور داشتند.

گریه‏یی دور و دراز آب چشمانم را گرفت،بعد از ساعت‏ها برگشتم.

نماز بر جنازه‏ی زنده‏نام دکتر پرویز ورجاوند،تهران،خرداد 1386

صف اول:پروفسور سید حسن امین-حسن یوسفی اشکوری(روحانی خلع لباس شده در حال امامت نماز جنازه)و...

صف دوم:محمد بسته‏نگار(عضو شورای مرکزی نهضت آزادی)خسرو سیف(دبیر کل حزب ملت ایران)

مهندس حسنی شاه‏ویسی و...

شرایط زمان که پاسداری از فضای باز و حمایت از آفرینش‏های هنری‏ در ابعاد گوناگون کار بسیار مشکلی به شمار می‏رفت و حفظ میراث‏های‏ فرهنگی کشور در آن جوّ آشفته،کوششی خستگی‏ناپذیر را می‏طلبید،با قبول مشکلات بسیار کوشش کردم تا از میزان فشارهای تخریبی کاسته‏ شود و به تلاشگران عرصه‏ی فرهنگ و هنر با تغییر فضای سیاسی‏ کشور امید ببخشم.در سال 1360 و بویژه پس از فراخوان جبهه‏ی ملی‏ در 25 خرداد آن سال،من و تنی چند از اعضای دولت موقت که با جبهه‏ی‏ ملی در پیوند قرار داشتیم،دستگیر و یک دوران سه ساله زندان را از سر گذراندیم که عوارض سنگینی بر سلامت من گذارد.پس از آزادی‏ تلاش‏های وسیعی در زمینه‏ی‏ ادامه‏ی کارهای فرهنگی و انتشار کتاب‏ها و مقاله‏هایی جسته شد و تاکنون در موارد گوناگون اوضاع‏ سیاسی و جامعه‏ی ایرانی صدها مصاحبه با رسانه‏ها انجام گرفته‏ است و تلاش بر آن بوده تا امید از جامعه و نسل جوان رخت برنبندد و تلاش دشمنان خارجی نتواند همبستگی ملی و یکپارچگی کشور را خدشه‏دار سازد .شادروان دکتر پرویز ورجاوند را بیمارستان‏ برده‏اند:جاهند،نیاوران،منظریه‏ی یک.

سه‏شنبه:22 خرداد،ساعت هشت و نیم‏ برآمدم.آدمان بسیاری جمع شدند،حدودا 500 نفر خانم‏ها و مردان.

راهبندان پیش آمد.بعد از دو ساعت دکتر ورجاوند را بیرون آوردند؛بنده هم بارها و بارها زیارت کردم.(تاجیکان عادتی دارند:پیشانی‏ مرده را سه باری می‏بوسند).

گریه گلوگیرم کرد،بعد از گسیل شادروان‏ برگشتم.

جالب این است:در روی پرچم سیاه این‏ یادداشت آمده:«بهشت زهرا»

در روز هفتم مرگ او،آقای آرش اسدزاده،از خانه‏ی خانم شرین عبادی(برنده‏ی جایزه‏ی‏ صلح نوبل)،مرا همراه خانم عبادی با سواری‏ خود تا بهشت زهرا برد.در این سفر،گزارشگر ما اسدزاده‏ی عزیز بود که سخنانی روان و غم‏انگیز داشت.در بازگشت من به منزل هم،ما را خود اسدزاده‏ی مهربان آورد.

بر سر مزار دکتر ورجاوند،در روز هفتم‏ درگذشت او،چندین نفر سخنرانی کردند.من‏ نهمین نفر بودم.خلاصه‏ی این سخنرانی بنده‏ این است:

این بزرگوار هفتاد و سه سال سنّ داشتند، راست‏گو بودند،واقعیت‏گو بودند،حرفی شکسته‏ هرگز نمی‏گفتند،پاک‏ترین و بهترین پوشاک را می‏پوشیدند،همیشه با نویسا و نویسی مشغول‏ بودند...

این بزرگوار را زندان کردند،سه سال.بعد از سه سال آزادش کردند(شاید به لطف خداوند بود).با این وجود،راست‏گویی را هرگز و هرگز ترک نکردند،هنر خود را از دست ندادند.

جالب این است:تا روز آخرین،سخنرانی‏ داشته‏اند؛در پایان سکته‏ی قلبی پیش می‏آید و بعد از چندی در می‏گذرند.

جایشان جنّت باد!

سه‏شنبه 4 تیر 1386

خط کشی

دکتر رضا امیدبخش

استاد فرزانه و گرامی جناب پروفسور امین‏ با درود فراوان به شما به خاطر شهامت‏ در ابراز شجاعانه‏ی واقعیت‏ها امروز در این دنیای وانفسا توفیق شما را در باز نگاه‏داشتن این دریچه‏ی ادبی آرزو می‏کنم و قطعه‏ی زیر را با احترام تقدیم‏ می‏کنم.

با خط کشی بزرگ شده‏ایم

با خط زندگی کرده‏ایم

لباس‏های ما همه خط خطی هستند

راه راه باریک

راه راه پهن

راه راه‏های مورب و کج

چهارخانه و شطرنجی

هزار خانه‏ی اریب

درس‏ها و مشق‏های ما در روی خطوط به یادمان مانده‏اند

افکار و اندیشه‏های ما همه با خطوط ترسیم‏ شده و قالبی هستند

قالب‏ها را خیلی دوست می‏داریم

طرح جامع فرهنگی ادبی و هنری در زندگی‏ ما همه قالبی هستند

از خط اگر خارج بشویم،بیگانه می‏شویم،له‏ می‏شویم

فضا را در زندگی‏مان گم می‏کنیم و نابود می‏شویم

به نوعی پوچ می‏شویم

مدت‏هاست پوچ شده‏ایم که تازه فهمیده‏ایم‏ مار را در بی‏خطی رها کرده‏اند

هیچ خط کشی تکرار نمی‏شود

خطهای کهنه را هم پاک می‏کنند

دیگر کسی مجبور نیست از لابه‏لای خطوط حرکت کند

هرکس هر طور که بخواهد برود آزاد است و می‏رود

بی‏خطی شعار روزانه‏ی ما شده است

از همه‏ی قالب‏ها بیرون‏مان انداخته‏اند

ما داریم محو می‏شویم

یا

این‏که باید عادت کنیم خارج از خط کار کنیم‏ دیگر به کسی پاسخ نمی‏دهیم

یعنی سوالی نمی‏ماند که مجبور باشیم جواب‏ بدهیم

اگر می‏توانستیم مدارهای ستاره‏ها را هم پاک‏ کنیم،چه قدر خوب می‏شد

آن وقت در جیب‏های همه‏ی ما پر از ستاره‏ بود

بی‏ستاره‏ها هم ستاره داشتند

ولی اکنون یافتن ستاره کار سختی‏ست

خوشبخت‏ها،فقط ستاره دارند

آن هم فقط یکی

بی‏بخت‏ها و کم‏بخت‏ها

در حسرت حتا یک ستاره‏ی کوچک و کم‏نور خودشان را به هر آب و آتشی می‏زنند

روز به روز قالب‏ها را می‏شکنند

و آدم‏های قالبی دارند عتیقه می‏شوند فسیل‏ می‏شوند

توی خاطره‏ها یکی دو نفر بیش‏تر نیستند

در موزه‏ها باید به دنبال‏شان بگردیم

آثار باستانی می‏شوند

برای دیدن آن‏ها باید بلیط بخریم

آن‏ها هم کم کم فراموش می‏شوند

یا کاری آسان‏تر

جلوی‏شان سد می‏بندیم

راحت و بدون درد به زیر آب می‏روند و چیزی‏ از آن‏ها باقی نمی‏ماند

فتنه‏ی تمدن کهن هم برای همیشه می‏میرد

ادعای پوچ منشور و حقوق بشر و این‏ حرف‏های بدون مشتری هم فراموش‏ می‏شود

و به گذشته‏های پیش از تاریخ مربوط می‏شوند

که شناسایی آن‏ها دیگر غیر ممکن یا بسیار مشکل می‏شود

آن‏وقت ما و همه‏ی فرشته‏ها با خیالی راحت‏ بدون مزاحمت‏های این و آن به زوردی کامل‏ می‏رسیم.

تا کور شود هر آن که نتواند دید.